



سال ۸

مهر ۱۳۳۱

شماره ۷

برگی از تاریخ معاصر ایران

بقلم مجید موقر

ایران برب پرتگاه (۱)

گرک در گله و سگ بسته و چوپان در خواب:

ایران در این جهان پریشان و نگران روزهای بر حادثه‌ای را میگذراند . چراغ هستی ایران در برابر تند باد حوادثی بس سهمگین قرار گرفته ، سحر تاجه زاید شب آستن است .

نمی‌توان پوشیده داشت که این اوضاع آشفته و از هم پاشیده بهیچوجه قابل پایداری

نیست : این راه کشور داری نیست !

این رسم رعیت پروری نیست ! این شیوه عدالت اجتماعی نیست !

همه خواهان انقلاب:

گرک در گله و سگ بسته و چوپان در خواب

تو خود انصاف ده کاین رسم جهان‌داری نیست

نود و نه درصد مردم رنجبر و زخم‌تکش ایران در منتهای فقر و فاقه، گرسنگی و

۱- مجله مهر در نظر داشت برای تمرکز قوای معنوی خود در راه خدمات ادبی و تاریخی و هنری حتی الامکان از بحث و فحص در مسائل سیاسی دوری جوید ، و لسی چون متأسفانه بحران اقتصادی و اوضاع سیاسی ایران بشدتی هرچه تمامتر رو بوخامت گزائیده و روز بروز بل ساعت بساعت بدتر و وخیم تر میگردد خواهی نخواهی مجله مهر را وارد صحنه سیاست میسازد : ایران در شرف ورشکستگی مالی و اخلاقی و سیاسی است . ایران در شرف انقلاب خونین و جنگ خانمانسوز داخلی است ، ایران برب پرتگاه سقوط و نیستی است . ایران عزیز باید بخواست خدای بزرگ برقرار و پایدار بماند تا مجله مهر بزبان شیرین فارسی منتشر شود والا «چو ایران نباشد، بدین بوم و برزنده يك نویسنده یا خواننده مباد» .

مگر سیاست امروز تاریخ فردا نیست ، یا بعبارت دیگر تاریخ معاصر از وقایع جاری تکوین نمییابد . نگارنده را از اوضاع آشفته و ناگوار کنونی نگرانی شدیدی برخاطر است ، پس بندهای وجدان و بحکم وظیفه اجتماعی خود را مکلف و موظف میدانم که عقاید و افکار خود را با صراحتی هرچه تمامتر بیان کند و راه را از چاه بشناساند و آنچه شرط بلاغ است بگوید . شاید موثر افتد ، مگر نگفته‌اند : دو چیز طیره عقل است : دم فرو بستن بوقت گفتن و

برهنگی ، ذلت و مسکنت ، سختی و بدبختی ، پریشانی و نگرانی بسر میبرند

همه در تشویش و اضطرابند

همه بلاتکلیف و نگرانند

همه ناخشنود و بد بین اند

همه عصبانی و خشمگین و آتشین شده اند

همه خواهان انتقام و واژگون ساختن کاخ ستمگران و یغما گراندند

همه خواستار انقلاب هستند : انقلاب خونین ، انقلابی که داد ستمدیدگان را از بیداد-

گران بستاند ، همان انقلابی که سرلویی شانزدهم و ماری اتوانت و اعوان و انصارشان را تسلیم

گیوتین خشم ملت رنج دیده ساخت و مسببین تیره روزی مردم محروم و مظلوم را بدست

دژخیمان انتقام سپرد و با خون این ستمگران نهال آزادی سیراب شد و « اعلام - حقوق

بشریت » بیار آورد . (۲)

همان انقلابی که خانواده جاهل و غافل رومانوف با یاران و همراهانشان را بر باد

نیستی داد و عمال تیره دل و خیره سر حکومت جابر و فاجر تزاری را باشد درجه بکیفر

گفتن بوقت خاموشی ... اینک وقت گفتن و عمل کردن است.

۲- شاه ما ، محمد رضا شاه پهلوی را تیمار رعیت بردل است و از همین جهت است

که در عنفوان جوانی و روزگار کامرانی گرد پیروی بر سر و اندوه و ملال بر چهره دارد .

شاهی است رعیت نواز و با عدل و نصفت دمساز ، بطیب خاطر و بحکم طبیعت دل از درهم و دینار

بر کنده و آنچه از قدینه و دبه و ضیاع و عقاود دارد در راه خیرات و مبرات نیاز میکند و بدین وسیله

جوانمردانه دل مستمندان را نوازش میدهد ، آرزویش آسایش رعیت است ، و هدفش تعدیل

ثروت است و امیدش ترقی زندگانی عموم ملت است . در این عصر وی نخستین مالکی است که

املاک و وسیع خود را که بپهنای کشور کوچکی است بالسویه بین کشاورزان و برزیکران تقسیم

میکند و برای تحکیم بنیان مالکیت و عایا همت بتأسیس بانک تعاون و صندوق تعاون میگمارد

و بدین وسیله بخردانه فردای نوما لکین را در نظر میگیرد و کاخ نیک بختی آنان را باروش

علمی و عملی بی میافکند ، اما افسوس که این شاه رعیت نواز را درباریانی دل آگاه نیست ،

بی شک درباریان را بر شاهان نفوذی عظیم است ، اینان چشم و گوش شاهانند ، چون

درباریان بیدار و هوشیار نباشند بالضروره چشم و گوش شاه بسته میباشد . بزرگی این امر

خطیر بر خاطر مهر و معدلت مظاهر شاهنشاهان جلیل القدر هخامنشی پوشیده نبوده ، بدین جهت

جدی بلیغ در بر گزیدن مردان شایسته و بایسته مبذول میفرمودند و از این رهگذر بود که پیوسته

چشم و گوش را گشاده داشتند و از جزئیات اوضاع و احوال آحاد و افراد مردم قلمرو شاهنشاهی

وسیع خود که از دره سند تا دریای اژه و از اقیانوس هند و خلیج فارس و بحر عمان تا سیحون و

جیحون و جبال قفقاز و رود دانوب و سمعت داشت آگاه بودند . بدیهی است حسن تمشیت مهام

امور کشوری بدین بزرگی مقدور نبود مگر با یاری و همراهی و جان نثاری درباریان و چاکرانی

خردمند و دل آگاه و کار آزموده و پرهیزگار و بیدار و هوشیار . کدام یک از اطرافیان شاه متصف

بدین صفات و متعلی بدین حلال است ! ما را از این گونه چاکران آگاهی نیست ، پس تذکر

میدهیم : سپردن کارهای کلان بدست خردان و بیخبران و بیخردان تیشه بر ریشه خودزدن است .

کردار سیاهشان رسانید و دریائی از خون گناهکاران و بیگناهان بر پهنای روسیه ساری و جاری ساخت و شد آنچه شد.

همان انقلابی که بدون اندک شفقت و کمترین صماحت و گذشت تروخشک را چنان بسوزانید و چنان دمارى از روزگار طبقات حاکمه و جابره و از کلیه محسکرین ثروت و مکت و جاه و جلال و از تمام زبردستان زبردست آزار بدر آورد که جز خاکستری سرد از وجود و هستی آنها بر صفحه روزگار باقی نگذارد.

عوامل انقلاب خونین فراهم:

برای فراهم آمدن موجبات این انقلاب خونین و خانه بر انداز تمام عوامل داخلی و عمال خارجی دست بکار اند.

کارگران دشمن جان کار فرمایانند. (۳)

کشاورزان و برزیگران تشنه خون مالکین اند. (۴)

۳- همیشه کارگران ایران بچشم احترام بکار فرمایان خود مینگریستند و آنها را نان بده و لینعمت خود میخواندند. ولی امروزه در نتیجه فعالیت دو عامل مغرب: یکی اجحاف کار فرمایان و ثروتمندان نسبت بکارگران و زبردستان که منتج بمحرومیت و عصبانیت آنها شده و دیگری تبلیغات و تلقینات گمراه کننده که کلیه کارگران ایرانی را بوعده های واهی گمراه ساخته است تا جایی که کارگران کار فرمایان را غاصب حقوق حقه خود میدانند و نسبت بآنها خصومت میورزند. در نتیجه این قضاوت است که روزی نمیگذرد که در چندین نقطه از مراکز صنعتی کشور مصادمات خونین رخ دهد و شکاف بین کارگر و کار فرما عمیق تر نشود و ایران را بسوی پرتگاه نکشاند. وقایع ناگواری که در همین ایام در کارخانه سمنان رخ داد و کارگران و آشوبگران با اسلحه گرم و سرد بکارخانه هایی که محل ارتزاق خود آنهاست حمله کردند که آنرا آتش زند و چندین نفر از آنها کشته و زخمی شدند و گروهی دستگیر و زندانی گردیدند نمونه گویائی از تشنج محیط کارگری ایران است و این تشنج روز بروز شدت و وخامت میگیرد.

۴- مناسبات بین کشاورزان و مالکین از آنچه در بالا بر شمردیم بمراتب بدتر است: در میان تمام طبقات کشاورزان و برزیگران و دهقانان و کدخدایان و دبه داران و خوش نشینان و مالکین و مستاجرین نفاق و شقاق و عداوت و عناد و خشم و غضب شدیدی حکم فرماست: خرمن یعنی نتیجه دست رنج یکدیگر را با نهایت بیرحمی طعمه آتش میسازند، قیام مسلحانه میکنند، نزاع دسته جمعی راه میاندازند، بانهایت شقاوت و بیرحمی با فجع ترین طرزى یکدیگر را بقتل میرسانند، دبه ها را به پیروی از روش انقلابی و هرج و مرج طلبی ازید تصرف مالکین بیرون میآورند، در این ضمن اگر مالک جسارت ورزید و بقوه قهریه متوسل شد و در تحت حمایت ژاندارم بملك خود بازگشت او را بانهایت بیرحمی باداس و چکش و بیل و کلنگ و نیشه و تبر قطعه قطعه میکنند و با ژاندارم دست و پنجه نرم میکنند و اگر ژاندارم در برابر خشم و غضب آنان فرار را برقرار اختیار نکرد او را هم بسرنوشت شوم مالک گرفتار

مستخدمین بدخواه مخدومین و متمولین اند. (۵)

میسازند. و درس عبرتی بقوه اجرائیه میدهند: در همین اطراف تهران رعایا در یکی از دهات قیام کرده اند و متمرد شده اند و دبه را بتصرف خود در آورده اند و اراضی را بین خود تقسیم کرده اند و دبه را بشکل تشکیلات «کلخوزی» در آورده اند و همه روزه علیه مالک و مالکیت و اصول «قنودالیزم» متینگهای آتشین میدهند و مالک و دولت و قوه انتظامیه را یارای اعاده امنیت و معارضه با آنان نیست. البته نگارنده جداً و اکیداً طرفدار تعدیل اصول ثروت و مالکیت است و این نظریه خود را مکرر چه در مجلس شورای ملی و چه در مطبوعات منعکس ساخته است و تعدیل ثروت و مالکیت را یکی از اصول اولیه عدالت اجتماعی میداند و یقین میداند که اگر خود مالکین و متمولین باین امر حتمی و جزمی تن در ندهند دیر یا زود بقوه قهریه و غضبیه و با سلاح برنده خشونت مقدس بمرحله عمل و اجرا در خواهد آمد، همچنانکه هم اکنون در برخی از نقاط در مده است. ولی امر حیاتی تعدیل ثروت و مالکیت باید با رعایت اصول حقانیت حسن انجام پذیرد تا رشته اجتماعات از هم گسیخته و پاشیده نگردد، یعنی بشکلی در آید همچنان که در کشورهای همجوار مرعی و ملحوظ داشته و حدود مالکیت و وسعت املاک فردی را محدود کرده اند و بهای عادلانه ای بصاحبان آنها داده اند. آنگاه با تهیه یک سلسله عملیات مقدماتی از قبیل تأسیس صندوقهای تعاونی و شرکتهای روستائی و بانکهای کشاورزی و دادن تعلیمات لازم و فراهم آوردن آلات و ادوات ضروری کشاورزی بخردن مالکین موجبات تقسیم املاک را بین آنها فراهم آورده اند. ما هم باید همین روش عاقلانه را اتخاذ کنیم تا بنیه مالی و معلوماتی خرده مالکین نیرو پذیرد و این بنیاد نوین برقرار و پایدار بماند و اختلافات طبقاتی از میان برود و نفاق داخلی کاهش یابد و یک بار دیگر عدالت و امنیت و آسایش در سرتاسر ایران حکمفرما شود.

۵- مستخدمین ایرانی: نوکر، کلفت، خانه شاگرد، پیشخدمت، آشپز، باغبان، دایه، پرستار، مهتر...، مخدومین خود را «ارباب» خطاب میکردند و آنها را بمنزله پدر خود میدانستند و تا پایان عمر با نهایت وفا داری و خلوص نیست و حسن عقیدت بخدمت صادقانه آنها همت میگماشتند و تمنائی بجز تأمین آسایش آنها و آرزوئی بجز سعادت آنها در دل نداشتند و در زیر سایه ارباب خود تأهل اختیار میکردند و تشکیل خانواده میدادند و نسل اندر نسل این خدمات صادقانه را ادامه میدادند و خوشنودوراضی و قانع و راحت بودند، و لسی امروزه همین مستخدمین با هم میسازند و بنیاد خانه و هستی ارباب خود را بر میانند از آنجا که بسا اتفاق میافتد که مستخدمین با دزدان و آدمکشان توطئه میکنند و همدست میشوند و وسیله قلیه بدرخانه ارباب میآورند و آنچه این بدبخت در مدت عمر از اسباب و اثاثیه اندوخته بایک چشم بهمزدن میربایند و اگر صاحب خانه با آنها مصادف شود و در صدد معارضه برآید او را با ضرب گلوله یا نیش دشنه از پا در میآورند و یا بانوی خانه را خفه کرده در آب انبار میافکنند و با چنین روشهای ننگین با اولینعت خود رفتار میکنند. گاهی باین اندازه فجایع و مظالم اکتفا نمیکند و حتی دختر و ناموس او را هم میربایند و با خود میبرند و داغ سوزنده ابدی بردل والدینش میگذارند و از خدا و وجدان و عاطفه و بشریت شرم ندارند. آن بود مراتب وفاداری و حقگزاری مستخدمین سابق و اینست میزان بیوفائی و بیشرمی و بیرحمی مستخدمین امروز!

محصلین دشمن معلمین و دشمن یکدیگر اند. (۶)
معلمین بدخواه جامعه اند. (۷)

۶- اصول تربیت ایرانی میگوید: جو راستاد به زمهر پدر. معلم پدر روحانی محصل شمرده میشود و احترام به معلم در ردیف احترام پیدرو مادر بود و معلم در نظر محصل بسیار معزز و ارجمند بود و معلم حق داشت محصل را تأدیب جسمانی کند و این تأدیب را از تلافیف و مهر بانی پدر عزیز تر میداشتند، و محیط مدرسه بقدری محترم و مقدس شمرده میشد و آکنده از محبت و ملاحظت بود که محصلین همدیگر را مانند برادر دوست میداشتند و در اثر این دوستی متقابل خانواده های آنها باهم دوست میشدند و باین کیفیت محیط مدرسه و خانواده محیط رفاقت و صداقت و معاشرت و محبت بود. اما امر زو بغض و کینه و عداوت و عناد در مدارس و خانواده ها رخنه کرده، افکار محصلین با تبلیغات زهر آگین آکنده شده، از اب سیاسی در مدارس تشکیل شده: محصلین بجای تحصیل طرز مبارزات حزبی و مناقشات سیاسی را میآموزند و علیه یکدیگر میتینک میدهند و بهم فحش و ناسزا و مرده باد زنده باد میگویند و مانند درندگان بجان هم میافتند و با نهایت بیرحمی همدیگر را با مشت و لگد و چوب و چماق و چاقو مجروح میکنند و با انگشت چشم همشاگرد را از حدقه بیرون میآورند و شب و روز بفرم مبارزات حزبی هستند و مجالی برای تحصیل ندارند و چون آماده برای امتحان نیستند در کلاس امتحان جنجال میکنند و آشوب بر پا میسازند و منتحنین را توهین و تحقیر میکنند و با معلمین دعوا و نزاع راه میاندازند و اوراق امتحانیه را پاره میکنند و میسوزانند و در وزارت فرهنگ متحصن میشوند و در آنجا بساط قمار بازی و میکساری میکسترانند و اگر خود وزیر فرهنگ آنها را دعوت بآرامش کند او را مورد شتم و احياناً ضرب قرار میدهند. در نتیجه این روش ناهنجار سطح معلومات پائین آمده و فساد اخلاق رو بفرزونی گرائیده و نفاق و شقاق حکم فرما گشته و خصومت و دشمنی تعمیم یافته است. اصلاح طلبان را امید بر این بوده که در دههای اجتماعی ایران با تعمیم فرهنگ درمان پذیرد، آیا با همین فرهنگ و با همین روش آموزش و پرورش؟

۷- چون در جامعه امر روزی اجیژی که ارزش ندارد علم و ادب است. پس طبعاً فرهنگیان را نیز از جی نیست تا جایی که حقوق يك آموزگار از حقوق يك شاگرد آسبز یا شاگرد اراننده کمتر است. در نتیجه این عدم توجه نسبت به علم و عالم و ادب و ادیب و معلم و مدرسه وضع معاشی آموزگاران حقیقتاً رقت بار و جا سگداز است: پایه حقوق ماهیانه يك آموزگار در حدود ۱۵۰۰ ریال است. برای روشن ساختن حقارت این پایه حقوق در جهانی که هر فردی حق بهداشت و فرهنگ و مسکن و پوشاک و خوراک را دارد ناچاریم بند کر يك مثال بپردازیم: دستمزد يك کلفت امریکائی در روز ۱۰ دلار یعنی ۸۲۰ ریال است. پس حقوق يك روز و نیم يك کلفت امریکائی معادل با دسترنج يك ماه آموزگار ایرانی است: با این قلت حقوق است که آموزگار ایرانی فاقد کلیه ما بحتاج زندگانی است. اگر بگوئیم سطح زندگی این آموزگاران تیره روز حتی از چهار پاییان امریکائی پست تر است گزافه نگفته ایم، زیرا يك چهار پایی امریکائی در ساختمان «بتون ار مه» زیست میکند. این ساختمان دارای وسایل تهویه و تنظیم و روشنایی و حرارت مرکزی و برق است. تغذیه این چهار پایی با رعایت مقدار مکفی ویتامین و کالوری در روز تامین و تهیه میشود، از بهداشت

مستخدمین بدخواه مخدومین و متمولین اند. (۵)

میسازند. و درس عبرتی بقوه اجرائیه میدهند: در همین اطراف تهران رعایا در یکی از دهات قیام کرده اند و متمرد شده اند و دبه را بتصرف خود در آورده اند و اراضی را بین خود تقسیم کرده اند و دبه را بشکل تشکیلات «کلخوزی» در آورده اند و همه روزه علیه مالک و مالکیت و اصول «فتودالیزم» متینگهای آتشین میدهند و مالک و دولت و قوه انتظامیه را یارای اعاده امنیت و معارضه با آنان نیست. البته نگارنده جداً و اکیداً طرفدار تعدیل اصول ثروت و مالکیت است و این نظریه خود را مکرر چه در مجلس شورای ملی و چه در مطبوعات منعکس ساخته است و تعدیل ثروت و مالکیت را یکی از اصول اولیه عدالت اجتماعی میدانند و بقیه میدانند که اگر خود مالکین و متمولین باین امر حتمی و جزمی تن در ندهند دیر یا زود بقوه قهریه و غضبیه و با سلاح برنده خشونت مقدس بمرحله عمل و اجرا در خواهد آمد، همچنانکه هم اکنون در برخی از نقاط در مده است. ولی امر حیاتی تعدیل ثروت و مالکیت باید با رعایت اصول حقانیت حسن انجام پذیرد تا رشته اجتماعات از هم گسیخته و پاشیده نگردد، یعنی بشکلی در آید همچنان که در کشورهای همجوار مرعی و ملحوظ داشته و حدود مالکیت و وسعت املاک فردی را محدود کرده اند و بهای عادلانه ای بصاحبان آنها داده اند. آنگاه با تهیه يك سلسله عملیات مقدماتی از قبیل تأسیس صندوقهای تعاونی و شرکتی روستائی و بانکهای کشاورزی و دادن تعلیمات لازم و فراهم آوردن آلات و ادوات ضروری کشاورزی بخردن مالکین موجبات تقسیم املاک را بین آنها فراهم آورده اند. ما هم باید همین روش عادلانه را اتخاذ کنیم تا بنیه مالی و معلوماتی خرده مالکین تیر و پذیرد و این بنیاد نوین برقرار و پایدار بماند و اختلافات طبقاتی از میان برود و نفاق داخلی کاهش یابد و يك باز دیگر عدالت و امنیت و آسایش در سرتاسر ایران حکم فرما شود.

۵- مستخدمین ایرانی: نوکر، کلفت، خانه شاگرد، پیشخدمت، آشپز، باغبان، دایه، پرستار، مهتر...، مخدومین خود را «ارباب» خطاب میکردند و آنها را بمنزله پدر خود میدانستند و تا پایان عمر با نهایت وفاداری و خلوص نیست و حسن عقیدت بخدمت صادقانه آنها همت میگماشتند و تمنائی بجز تأمین آسایش آنها و آرزوی بجز سعادت آنها در دل نداشتند و در زیر سایه ارباب خود تاهل اختیار میکردند و تشکیل خانواده میدادند و نسل اندر نسل این خدمات صادقانه را ادامه میدادند و خوشنود و راضی و قانع و راحت بودند، و لسی امروزه همین مستخدمین با هم میسازند و بنیاد خانه هستی ارباب خود را بر میاندازند: چه بسا اتفاق میافتد که مستخدمین با دزدان و آدمکشان توطئه میکنند و همدست میشوند و وسیله قلبه بدرخانه ارباب میآورند و آنچه این بدبخت در مدت عمر از اسباب و اثاثیه اندوخته بایک چشم بهمزدن میربایند و اگر صاحب خانه با آنها مصادف شود و در صدد معارضه برآید او را با ضرب گلوله یا نیش دشنه از پا در میآورند و یا با نوری خانه را خفه کرده در آب انبار میافکنند و با چنین روشهای ننگین با ولینعمت خود رفتار میکنند. گاهی باین اندازه فجایع و مظالم اکتفا نمیکند و حتی دختر و ناموس او را هم میربایند و با خود میبرند و داغ سوزنده ابدی بر دل والدینش میگذارند و از خدا و وجدان و عاطفه و بشریت شرم ندارند. آن بود مراتب وفاداری و حقگزاری مستخدمین سابق و اینست میزان بیوفائی و بیشرمی و بیرحمی مستخدمین امروز!

محصلین دشمن معلمین و دشمن یکدیگر اند. (۶)
معلمین بدخواه جامعه اند. (۷)

۶- اصول تربیت ایرانی میگوید: جو را استاد به زمهر پدر. معلم پدر روحانی محصل شمرده میشود و احترام به معلم در ردیف احترام به پدر و مادر بود و معلم در نظر محصل بسیار معزز و ارجمند بود و معلم حق داشت محصل را تأدیب جسمانی کند و این تأدیب را از تلافی و مهر بانی پدر عزیز تر میدانستند، و محیط مدرسه بقدری محترم و مقدس شمرده میشد و آکنده از محبت و ملاحظت بود که محصلین هم دیگر را مانند برادر دوست میدانستند و در اثر این دوستی متقابل خانواده های آنها باهم دوست میشدند و باین کیفیت محیط مدرسه و خانواده محیط رفاقت و صداقت و معاشرت و محبت بود. اما امر زو بغض و کینه و عداوت و عناد در مدارس و خانواده ها رخنه کرده، افکار محصلین با تبلیغات زهر آگین آکنده شده، احزاب سیاسی در مدارس تشکیل شده: محصلین بجای تحصیل طرز مبارزات حزبی و مناقشات سیاسی را میآموزند و علیه یکدیگر میتینک میدهند و بهم فحش و ناسزا و مرده باد زنده باد میگویند و مانند درندگان بجان هم میافزند و بانهایت بیرحمی هم دیگر را با مشت و لگد و چوب و چاقو و چاقو مجروح میکنند و با انگشت چشم هم شاگرد را از حدقه بیرون میآورند و شب و روز ب فکر مبارزات حزبی هستند و مجالی برای تحصیل ندارند و چون آماده برای امتحان نیستند در کلاس امتحان جنجال میکنند و آشوب بر پا میسازند و ممتحنین را توهین و تحقیر میکنند و با معلمین دعوا و نزاع راه میاندازند و اوراق امتحانی را پاره میکنند و میسوزانند و در روز ارت فرهنگ متحصن میشوند و در آنجا بساط قمار بازی و میگساری میگسترانند و اگر خود وزیر فرهنگ آنها را دعوت بآرامش کند او را مورد شتم و احياناً ضرب قرار میدهند. در نتیجه این روش ناهنجار سطح معلومات پائین آمده و فساد اخلاق رو بفرزونی گرانیده و نفاق و شقاق حکم فرما گشته و خصومت و دشمنی تعمیم یافته است. اصلاح طلبان را امید بر این بوزه که در دهای اجتماعی ایران با تعمیم فرهنگ درمان پذیرد، آیا با همین فرهنگ و با همین روش آموزش و پرورش؟

۷- چون در جامعه امروزی چیزی که ارزش ندارد علم و ادب است. پس طبعا فرهنگیان را نیز ارجی نیست تا جایی که حقوق يك آموزگار از حقوق يك شاگرد آشپز یا شاگرداننده کمتر است. در نتیجه این عدم توجه نسبت به علم و عالم و ادب و ادیب و معلم و مدرسه و وضع معاشی آموزگاران حقیقتاً رقت باز و جانکداز است: پایه حقوق ماهیانه يك آموزگار در حدود ۱۵۰۰۰ ریال است. برای روشن ساختن حقارت این پایه حقوق در جهانی که هر فردی حق بهداشت و فرهنگ و مسکن و پوشاک و خوراک را دارد ناچاریم بد کرد يك مثال بپردازیم: دستمزد يك کلفت امریکائی در روز ۱۰ دلار یعنی ۸۲۰ ریال است. پس حقوق يك روز و نیم يك کلفت امریکائی معادل با دستمزد يك ماه آموزگار ایرانی است: با این قلت حقوق است که آموزگار ایرانی فاقد کلیه ما بهحتاج زندگی است. اگر بگوئیم سطح زندگی این آموزگاران نیر در روز حتی از چهار پاییان امریکائی پست تر است گزافه نگفته ایم، زیرا يك چهارپای امریکائی در ساختمان «بتون ارمه» زیست میکند. این ساختمان دارای وسایل تهویه و تنظیم و روشنایی و حرارت مرکزی و برق است. تغذیه این چهارپای با رعایت مقدار مکفی ویتامین و کالوری در روز تامین و تهیه میشود، از بهداشت

پسران و دختران بدخواه پسران و مادرانند. (۸)

ودارو و دامپزشک بهره‌مند است، هم‌روزه شستشو میشود و تندرست و برومند و با نشاط است. آیا آموزگار ایرانی از این مزایا بهره‌مند است؟ در نتیجه این بیعدالتی و بی‌اعتنائی نسبت بحال آموزگاران عرصه زندگی بقدری بر آنها تنگ است، بقدری در فشار نهیدستی قرار گرفته‌اند، بقدری از همه چیز و از همه جا مأیوس و بدبین و افسرده و عصبانی هستند، بقدری از زندگی در این جامعه حق ناشناس متفر و منزجر و بیزار شده‌اند که تنهاراه رهائی آنها از این مشکلات طاقت فرسا تشبث با تحار و خودکشی شده است. چند روز پیش بود که يك آموزگار در محیط وزارت فرهنگ و در حضور سایر فرهنگیان خود را آتش زد تا بدین وسیله منحصر بفرد از قید فشار زندگی برهد. طبیعی است آموزگاران با این روحیه خراب و روزگار ابرتر کینه جامعه را بردل میگیرند و چون این تهی‌دستی و پریشان‌حالی و بیچارگی توأم با تبلیغات انقلابی میشود پس طبعاً این تبلیغات مخرب با سرعت عجبی در کلیه دبیرستانها و آموزشگاه‌ها و دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و دانشسراها و هنرستانها و در بین دانشجویان و آموزگاران و دبیران و دانشیاران و استادان راه مییابد و جامعه را بر لب پرتگاه فناو نیستی میکشاند. صراحتاً باید گفت که مرام انقلابی با سرعتی وحشتناک در کلیه مؤسسات فرهنگی ما رخنه کرده و اگر بزودی در صدد اصلاح فوری بر نیایند و علاج واقعه را قبل از وقوع نکنند کار از کار میگذرد و رشته اجتماعات و انتظامات از هم گسسته میگردد و ایران عزیز آغشته بخون میشود و بلکه درد ریای بیکرانی از خون فرو میرود.

۸- فرزندان ایران در رعایت ادب و احترام نسبت بوالدین ضرب‌المثل بودند: پدر نسبت بفرزند نهایت سختگیر بود، تا جایی که فرزند را در حضور پدر اجازه نشستن و گفتن و خندیدن نبود، پسردست ادب بسینه در حضور و الدماجد میبایستاد و از جان و دل آماده اصغای او امر و نواهی او بود، و حتی هنگامی که بحد شد میر سید با اجازه پدر و انتخاب مادر ز ناشومی میکرد و تا پایان عمر خود وزن و فرزندش مطیع و منقاد والدین بودند. اما امروزه تعلیمات گمراه‌کننده انقلابی بقدری افکار این فرزندان مطیع و مؤدب ایرانی را مسموم ساخته که پسران را یارای اندر زوارشاد فرزندان نیست، این فساد اخلاقی حتی دوشیزگان را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ هم‌اکنون دوشیزگان گمراهی هستند که از فرمان پدر مادر و معلم شانه خالی کرده‌اند و خانه پرمهر و محبت پدر را رها ساخته‌اند و پیوند خانوادگی را گسسته‌اند و چشم به خود را بدامن انقلابیون افکنده‌اند و آنچه دشمنان ایران باین پسران و دختران گمراه بگویند مانند وحی آسمانی می‌شمارند و بردیده منت میگذارند و بمرحله اجرا در می‌آورند و معتقدات آنها نسبت بخدا و پیمبر و میهن و حق والدین سستی گرفته و پای بند هیچ اصلی جز اصول گمراه انقلابی نیستند و به همکاری بدخواهان ایران در تخریب ایران و اسارت ایران و اضلال ایران عزیز شب و روز اذل و جان میکوشند و بهیچ چیزی شرم ندارند. فساد محیط مدرسه و خانوادگی و جامعه نه بقدری فزونی یافته که بتوان عشری از اعاشاران در این مختصر گنجانند، گویی در وصف حال تباه امروزه ماست که شاعر فغان و فریاد بر می‌آورد که:

این چه شوری است که دردور قمر میبینم همه آفاق پراز فتنه و شرمیبینم

دنباله در شماره آینده